

آزاره زنی ، فتنه خود  
 شیرین سخنی و نکتہ گرد  
 نے ، خال لبی و تار مو  
 سید وطن ، چه آرزو  
 افکار نگر ، چه آبرو  
 زیبا سحر ، با چه رنگ دارد  
 از خانه به خانه ، کد به کد  
 آقا چه کلمی ، چه عطر و بو  
 در شهر فتنه ، عار و هت  
 دلدار ، چه خوشتر نشسته سوت  
 بحر صده ، با گشاده رو  
 مانند بیع ، بار و شو  
 شتره همه جا ، با استل  
 باران ، با گرم گفتگو  
 از آنکه ، ره خط پند  
 خدمت کنی و هر چه

دل گشته اسیر خوب رو  
 فزانه اریب دشت عمر نیک  
 بعد جہان ، فضا شعش  
 یکبار چه سوز دسان دایم  
 اسرار بهین ، چه شایگان  
 مضمون دین ، چه در و لب  
 مردم ، همه طالب کلم  
 او شغ کجاست در گمان  
 تنها نه منع ندان او  
 دل رفت زلف ، هزار فوسر  
 او خدام خاندان ، کتلم  
 چون برین و لهر دار ، فرزند  
 پاک اندام و صریح و صاف بار  
 بر طرف چین ، شبی سحر گاه  
 گفت ، به عطف نصیحتی کن  
 گفت ، به حدت خویش بید